

میانه متین*

نگاهی به مسأله امانت در ترجمه و معیار امانتداری

علی صلح‌جو

یکی از عناصر مهم فرهنگ، زبان است. با این همه، فرهنگ خود بر زبان تأثیر می‌گذارد و این دو، با تعامل، برای هم قالب تعیین می‌کنند. قالبهای زبانی — فرهنگی تعیین می‌کنند که چه چیزهایی و به چه صورتهایی قابل بیان‌اند. هنگامی که این قالبهای زبانی در برابر آینه قالبهای زبانی — فرهنگی دیگری قرار می‌گیرند، معلوم می‌شود که کدام قالبها در کدام زبان وجود ندارد. به سخن دیگر، تازمانی که فرهنگی با فرهنگ دیگر در تبادل قرار نگیرد از "ناتوانی" های خود خیر ندارد و این آینه فرهنگی، یکی از بهترین نموده‌هایش، همان ترجمه است.

هنگامی که دو زبان رویاروی یکدیگر قرار می‌گیرند، و می‌خواهند با یکدیگر بده‌بستان داشته باشند، از همان لحظه اول تنش میان آنها آغاز می‌شود. این که این تنش چگونه و به نفع کدام زبان باید از میان برود همان چیزی است که تا حدود زیادی معنای امانت به آن ربط پیدا می‌کند. در یک سو، زبان مبدأ را داریم با دستگاه آوایی، صرفی و نحوی خاص خود و در سوی دیگر، زبان مقصد با همین دستگاهها اما با جزئیات و آرایشی متفاوت. برای مثال، در زبان انگلیسی فعلی وجود دارد به صورت *to decimate*. این فعل در موقعیتهایی به کار می‌رود که، مثلاً، می‌خواهند بگویند که بیماری طاعون یا زلزله یا سیل یا هر بلای دیگری چنان صدمه‌ای به جمعیت وارد آورده که آن را به یک‌دهم تقلیل داده است. مثلاً، گفته می‌شود:

The disease decimated the population.

اگر ما بخواهیم این جمله را به فارسی ترجمه کنیم، بعید است بتوانیم برای این فعل تک‌کلمه‌ای فعلی تک‌کلمه‌ای پیدا کنیم. جمله فوق را طبعاً باید به این صورت ترجمه کرد: بیماری جمعیت را به یک‌دهم تقلیل داد.

مشاهده می‌شود که فعل *decimate* به چهار کلمه، و اگر حرف اضافه به رانیز به حساب آوریم، به پنج کلمه ترجمه شده است. هنگامی که یک کلمه به پنج کلمه ترجمه می‌شود، تعادل و ازگانی میان دو زبان

* این مقاله در سمینار ترجمه دانشگاه آزاد اسلامی قائم‌شهر (۲۸ و ۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۹) خوانده شده و در اینجا با اندکی تغییر به چاپ می‌رسد.

به هم می خورد.

اکنون باید دید که آیا راهی برای فرار از این عدم تعادل داریم. تا آنجا که به ساخت زبانهای کنونی جهان مربوط می شود، هر زبان ساختی یگانه دارد و تاکنون هیچ دو زبانی سراغ نداریم که از لحاظ ساختار تطابق کامل داشته باشند. با در نظر گرفتن چنین وضعی، می توان پیش بینی کرد که راهی برای مقابله با عدم تعادل مزبور نداریم. اما این عدم تعادل، به خودی خود، اهمیتی ندارد زیرا واقعیتی است که همگان در آن متفق القولند. نکته مهمتر، که البته از همین ناهماهنگی ساختاری زبانها ناشی می شود، این است که حال که وضعیت چنین است، نگاه ما به مسأله امانت در ترجمه چگونه باید باشد. به سخن روشنتر، وقتی که ما در برابر ترجمه یک کلمه راهی جز آوردن پنج کلمه نداریم، امانت در ترجمه چه معنایی پیدا می کند؟

اگر از جمله فوق چنین برداشت کنیم که امانت مفهوم می آسمانی است که هیچ معیاری برای تعیین حدود و ثغور برای آن وجود ندارد، برداشت درستی نداشته ایم. هنگامی که متنی در برابر چشمان مترجم است و او می خواهد آن را ترجمه کند، در درجه اول، و بیش از هر چیز، مقید به آن نوشته است. کسی قبل از او، به نام مؤلف، کلامی را در فرهنگ و زبانی دیگر به صورت مکتوب در آورده و اکنون شخص دیگری، به نام مترجم، می خواهد آن را از قالبش خارج کند و در قالب دیگری بریزد. مترجم، به هنگام ترجمه این متن، به چیری جز مفهوم آن نباید فکر کند. بنابراین، اولین سکویی که مترجم باید بر آن بایستد و زیر پای خود را محکم کند همان مفهوم موجود در زبان اصلی است.

اگر بپذیریم که رعایت امانت امری ممکن و معیار پذیر است، باید دید که این معیار کدام است. قبل از هر چیز، باید اذعان کنیم که این معیار به هیچ وجه معیاری عینی شبیه به دو دوتا چهار تایی ریاضی نیست. معیار امانت در ترجمه گاه به قدری با عوامل گوناگون در می آمیزد که شاید اصولاً نتوان نام معیار بر آن نهاد. با این همه، باید پذیرفت که هر پدیده ای را باید با معیار خاص خودش سنجید و در اینجا، معیار سنجش چندسویه و چندگانه است و همچون بت عیار ممکن است هر لحظه به رنگی در بیاید. یکی از عوامل دخیل در ترجمه دوره فرهنگی است. منظور از دوره فرهنگی همه شرایط و حال و هوایی است که چگونگی نوع ادبی را تعیین می کند. نوع ادبی همواره ثابت نمی ماند؛ ما اکنون شعرها، رمانها، نمایشنامه ها و طنزهایی داریم که در گذشته نداشتیم. علت و چگونگی پیدایش اینها، برای این بحث مهم نیست. آنچه مهم است تفاوت این دوره هاست.

زبان یکی از عناصر مهم این تفاوت است. تردیدی نیست که زبان هر دوره با دوره های قبل و بعدش متفاوت است. از آنجایی که ظرف ترجمه زبان است، آشکارا تأثیر این امر را بر ترجمه می توان دید. شاید کسانی استدلال کنند که زبان ترجمه را زبان متن اصلی تعیین می کند نه زبان دوران مترجم. گرچه این نظر تا حد زیادی درست است اما تمام حقیقت نیست. حقیقت این است که تلقی ما از زبان متن اصلی تا حد زیادی به پایگاه زبان کنونی مان وابسته است. به عبارت دقیقتر، ما سبکهای گوناگون را از درون چارچوب موقعیت کنونی زبان خود می بینیم. با چنین نگاهی طبیعی است که این نتیجه برسیم که اثر واحد، چنانچه

در دوره‌های فرهنگی - ادبی متفاوت ترجمه شود، حاصل کار یکسان نخواهد بود. برای مثال، تلقی ما از زبان حماسی، چنانچه فردوسی را نداشتیم، چیز دیگری بود و در نتیجه ترجمه شادروان سعید نفیسی از *ایلیاد* و *اودیسه*، اثر هومر، صورتی دیگر به خود می‌گرفت.

همان‌طور که اشاره شد، مبنای اصلی که ترجمه بر آن شکل می‌گیرد و، در حقیقت، هیأت اصلی آن را می‌سازد همان متن اصلی است. اما، علاوه بر این، عوامل دیگری نیز هستند که در این فرایند و صورت نهایی آن دخیل‌اند. یکی از عوامل مهم در این زمینه زمان است که، در واقع، همان دوره فرهنگی - ادبی است که شرح آن رفت. ترجمه‌شناسان معتقدند که ترجمه‌ها را باید چند دهه یک‌بار تجدیدنظر و زبانشان را اصلاح کرد، در غیر این صورت، کهنه و گاه نامفهوم می‌شوند. نه تنها زبان یک ترجمه پس از سه چهار دهه کهنه می‌شود، بلکه حتی شخص واحد جمله واحدی را در زمانهای متفاوت به صورتهای گوناگون ترجمه می‌کند. بنابراین، در چنین حالتی صحبت کردن از امانت در ترجمه بسیار ظریف و حساس است.

اینها همه نشان می‌دهد که پرداختن به بحث امانت در ترجمه ساده نیست. اکنون موردی عینی را برای این منظور بررسی می‌کنیم. میرزا جعفر قراچه‌داغی، از مترجمان دوره ناصرالدین شاه، یکی از آثار مولیر، نمایشنامه‌نویس طنزپرداز فرانسوی در قرن هفدهم، را ترجمه کرده است. نام این نمایشنامه در اصل ژورژ *داندن* است که میرزا جعفر آن را به *عروس و داماد* تغییر داده است. (همان‌طور که ملاحظه می‌شود، میرزا جعفر از همان آغاز کار خیانت کرده است!) او نه تنها عنوان اثر بلکه تغییرات زبانی دیگر نیز در ترجمه وارد کرده و بخشهایی از متن را غرابت زدایی کرده است. با این که مترجم ترجمه‌ها را تا حدی دستکاری و آزاد ترجمه کرده است، اما تغییرات تماماً در همان جهتی است که مورد نظر مولیر بوده است. این نمایشنامه، در اساس، نقدی گزنده و طنزآمیز از زندگی اشراف آن زمان فرانسه و هرزگیها و بی‌غیرتیهای آنان است و میرزا جعفر همین مضمون را قدری پرورده تر عرضه کرده و در این کار از مسیر کلی نویسنده خارج نشده است. بدون تردید می‌توان گفت که این ترجمه، که در سال ۱۳۰۸ ه.ق/ ۱۸۹۱ میلادی، یعنی بیش از صد سال پیش از ترکی به فارسی ترجمه و منتشر شده، در زمان خود بسیار مقبول بوده است. آیا میرزا جعفر را باید امین دانست یا خائن؟

موردی دیگر از همین نویسنده را در نظر بگیریم. این بار مترجم ما میرزا جعفر اصفهانی است که *میزان تروپ* مولیر را با عنوان زیبای *مردم‌گریز* به فارسی ترجمه و در سال ۱۲۸۶ ه.ق/ ۱۸۶۹ میلادی، یعنی حدود ۱۳۰ سال پیش، چاپ کرده است. از آنجایی که متن اصلی این نمایشنامه به شعر است، میرزا حبیب نیز آن را به شعر ترجمه کرده است. کار جسورانه میرزا حبیب در این ترجمه گذاشتن نامهای ایرانی به جای نامهای خارجی بوده است. در حقیقت، مترجم غرابت زدایی از متن را در حد نهایی انجام داده و تقریباً نوعی ترجمه فرهنگی عرضه کرده است. از جمله نامهایی که به جای نامهای فرانسوی در این ترجمه به کار رفته است، مونس (به جای *Alceste*) و لیلیا (به جای *Eliante*) است. قطعه زیر ترجمه‌ای

است تحت اللفظی از بخشی از این نمایشنامه:

اگر شاه به من بدهد / پاریس، شهر بزرگ خویش را / تا ترک گویم عشق محبوبم را / من به شاه هانری
خواهم گفتم: / «باز بستانید پاریس خویش را / من دوست تر می دارم محبوب شاد خود را / من دوست تر
می دارم محبوب خود را.»

اکنون به ترجمه میرزا حبیب اصفهانی برای مخاطبان این نمایشنامه در ۱۳۰ سال قبل توجه کنید:

گر به یک موی ترک شیرازی	بدهد پادشه به من شیراز
گویم ای پادشه گرچه بود	شهر شیراز شهر بی انباز
ترک شیراز کافی است مرا	شهر شیراز خویش بستان باز

همان طور که ملاحظه می شود، اصطلاحات ترک شیرازی و شیراز معادلهای فرهنگی برای معشوق و پاریس هستند نه معادلهای زبانی. این ترجمه نیز، همچون ترجمه عروس و داماد از محمد جعفر قراچه داغی، در زمان خود مقبول بوده است. براساس برداشت مردم آن زمان از ترجمه، میرزا جعفر و میرزا حبیب به هیچ امانتی خیانت نکرده اند. بی شک اگر آنها ترجمه دقیقی عرضه می کردند، نمی توانستند خوانندگان یا بینندگان برای این نمایشنامه ها پیدا کنند.

اما این ترجمه ها در زمان ما پسندیده نیست. البته این امر محدود به جامعه روشنفکری است و مردم عادی هنوز این گونه ترجمه ها را دوست دارند و برعکس، به ترجمه هایی که با زبان فارسی سازوار نشده اند رغبتی نشان نمی دهند. به هر حال، همه اینها نشان می دهد که پدیده امانت در زمانهای گوناگون و برای مخاطبان متفاوت مفهوم واحدی ندارد.

هر چند چنین ترجمه هایی بیشتر مقبول مردم عادی است، هستند نویسندگان معروفی که از چنین گرایشی حمایت می کنند. مثلاً، از نظر بورخس، متن مبدأ چیزی جز یک پیش متن (pre-text) نیست. بورخس معتقد است که مترجم از این پیش متن استفاده می کند تا متنی را در زبان مقصد دوباره ایجاد کند. با چنین دیدگاهی، دست مترجم در ترجمه چندان بسته نیست. به عقیده او ترجمه می تواند از متن اصلی هم فراتر رود. به نظر او، مثلاً، ترجمه انگلیسی دن کیشوت از اصل اسپانیایی آن بهتر است (لونیوسور، مجله مترجم). از سوی دیگر، بورخس معتقد است که هر اثری را نمی توان ترجمه کرد. به همین دلیل بود که وقتی به سراغ ترجمه اولیس جیمز جویس رفت، تنها دوسه صفحه آخر آن را ترجمه کرد.

ترجمه هایی نظیر ترجمه های میرزا جعفر و میرزا حبیب تنها به فرهنگ و زبان فارسی اختصاص ندارند. این کار تقریباً در همه کشورها، در شرایط مناسب، صورت گرفته است. الکساندر پوپ و ساموئل جانسون، شاعران انگلیسی قرن هجدهم، هر دو، چنین ترجمه هایی کرده اند. پوپ از هوراس، شاعر رومی قرن اول ق م، و جانسن از جوونال، شاعر رومی قرن دوم میلادی ترجمه کرده است. پوپ و جانسن به این نتیجه رسیده بودند که هوراس و جوونال چیزهایی گفته اند که لازم است یک بار دیگر گفته شود. ترجمه آنها نه ترجمه به اصطلاح دقیق بلکه ترجمه ای تقلیدگونه و، درحقیقت، اقتباس بود. فرض

آنها این بود که خوانندگان این ترجمه‌ها، به هنگام خواندن، طرح و حال و هوای موجود در آثار چنین نویسندگان کلاسیک را در ذهن دارند و با در نظر داشتن چنین طرحی به خواندن این ترجمه‌ها می‌پردازند و فضای کنونی آن را با آن طرح زیربنایی درک می‌کنند.

مواردی که قبلاً مطرح شد، یعنی ترجمه‌های میرزا جعفر یا میرزا حبیب، ترجمه‌هایی هستند که برای به اصطلاح غیرامین بودنشان حکمتی وجود دارد و شاید اصولاً نتوان آنها را غیرامین نامید. نکته اصلی، در واقع، این است که هر ترجمه در شرایط فرهنگی، اجتماعی، و ادبی خاصی ظهور می‌یابد و دقیقاً محصولی است از همین شرایط. ذکر این نکته از آن جهت لازم است که برخی گمان می‌کنند برای سنجش ترجمه امین معیاری همه‌زمانی و همه‌مکانی وجود دارد و، در نتیجه، ترجمه متنی خاص یا امین است یا نیست و اگر هست برای همیشه چنین است و اگر نیست تا ابد نیز چنین خواهد بود. اما این حقیقت امر نیست. ما می‌توانیم به جرأت بگوییم که ترجمه‌های میرزا حبیب و میرزا جعفر برای دوره ما غیرامین و برای دوره خودشان کاملاً امین بوده‌اند. ذکر نکته اخیر در بحث از امانت در ترجمه بسیار اهمیت دارد، زیرا داشتن نگاهی جزم‌اندیشانه و مطلق‌گرا از امانت در ترجمه، گاه مشکلاتی به بار می‌آورد. آنچه زیر عنوان "علم آسان برای همه" یا "آشنایی با ادبیات جهان" مطرح و بدان عمل می‌شود، تا حد زیادی، مبتنی بر برداشت غیرمکانیکی از مفهوم امانت در ترجمه است. به سخن روشستر، تنها متن نیست که تعیین می‌کند ترجمه چگونه باشد بلکه شرایط خارج متن نیز در این کار دخیل‌اند. با چنین برداشتی می‌توان ترجمه‌های گوناگونی از یک اثر در زمانها و مکانها و برای مخاطبان گوناگون نوشت و در عین حال امین هم بود.

اما این بحث جنبه دیگری نیز دارد. این نظر تقریباً مسلم شده است که هر نوشته‌ای را نمی‌توان ترجمه کرد. بعضی متنها چنان تنیده در فرهنگ و زبان خویش‌اند که برای درک کامل آنها راهی جز رفتن به درون آن فرهنگ، یعنی یاد گرفتن و خواندن آن متن به همان زبان، وجود ندارد. اینجا ما با مسأله‌ای روبرو هستیم که در بحثهای ترجمه زیر عنوان ترجمه‌ناپذیری مطرح می‌شود. در چنین مواردی، اصولاً بحث امانت منتفی است زیرا خود مترجم به این نتیجه می‌رسد که متن ترجمه‌ناپذیر است. کسانی بوده‌اند و هستند و خواهند بود که همواره دوست دارند با چنین متنهایی دست‌وپنجه نرم کنند. به نظر می‌رسد در چنین مواردی مترجم می‌خواهد قدرت خودش را در رویارویی با متنی دشوار بیازماید و دیگران نیز کنجکاوند که بدانند حاصل کار این مترجم بلندپرواز چه بوده است. شاید ذکر این نکته بی‌مناسبت نباشد که، در این گونه موارد، گاه منتقدان، ظاهراً بی‌خبر از درجه دشواری متن، خیلی ساده، در یکی دو عبارت، مترجم را ناتوان و غائله را ختم اعلام می‌کنند. برعکس، منتقدان پخته‌ای نیز هستند که، با آگاهی به ترجمه‌ناپذیر بودن چنین متنهایی، ضمن تذکر بیهودگی این تلاش در دوره معینی از تکامل و پختگی زبان مقصد برای رویارویی با زبان مبدأ، همت مترجم را می‌ستایند.

هنگامی که متنی به ترجمه تن نمی‌دهد، امین‌ترین راه برای دستیابی به مفهوم آن خواندنش به همان

زبان اصلی است. این امر، البته، تنها در مورد متن های ترجمه‌ناپذیر مصداق ندارد. حقیقت این است که در منتهای دیگر نیز، چنانچه بخوایم امانت مطلق را رعایت کنیم، باید عین آن را در زبان مبدأ بخوانیم. هیچ دو زبانی تاکنون یافت نشده است که در ترجمه از یکی به دیگری با خسارتی در صورت و معنی روبرو نشویم. بنابراین، صحبت از امانت کامل و مطلق در ترجمه توهمی بیش نیست. اما این بدان معنی نیست که بحث از امانت در ترجمه اصولاً منتفی است. درست است که امانت مطلق در ترجمه حاصل نمی‌شود (و این بدان سبب است، که ساخت صوری - معنایی زبانها با هم متفاوت اند). اما معنای این سخن آن نیست که بگوییم حال که امانتی در کار نیست، پس هر ترجمه‌ای مجاز است. این نظر خطرناکی است. یک نکته در این میان مسلم است. مترجمی که متن را نفهمد، یا کج بفهمد در هیچ حالتی نمی‌تواند ترجمه درستی عرضه کند. اما، برعکس، آن کس که بر متن تسلط کامل دارد، دخل و تصرف آگاهانه‌اش را در متن ترجمه الزاماً نمی‌توان خیانت نامید.

برای امانت در ترجمه، با همه پیچیدگیهایش، می‌توان مبنایی به دست داد. شاید این مطلب را بتوان در این جمله کوتاه خلاصه کرد که مترجم نباید به اصطلاح کم بگذارد. به سخن دیگر، در ترجمه‌های متعارف و غیرآزاد، مترجم باید تا جایی که ساخت زبان و سطح فرهنگ اجازه می‌دهد بکوشد تا ساختهای صوری - معنایی زبان مبدأ را وارد زبان مقصد کند. اما بخش مهم و حساس جمله‌ای که هم‌اکنون نوشته شد قید آن است، یعنی قید "تا جایی که ساخت زبان و سطح فرهنگ اجازه می‌دهد." حقیقت این است که مترجمانی که این مرز حساس را خوب شناخته‌اند چندان زیاد نیستند و آنهایی که آن را خوب شناخته‌اند، دقیقاً همانهایی هستند که جامعه کتابخوان آنها را خوب نامیده است. در برابر این گروه اندک، گروه کثیر دیگری هستند که همواره یا در زیر این حد می‌مانند یا بسیار فراتر از آن می‌روند. به عبارت دیگر، از سویی، مترجمانی هستند که خود و زبان مقصد را در برابر نویسنده و زبان مبدأ بسیار خوار و حقیر می‌بینند و مرعوب و، گاه، شیفته آن می‌شوند. از سوی دیگر، مترجمانی هستند که هیچ تلاشی برای انتقال ساختهای صوری - معنایی پذیرفته از زبان مبدأ به زبان مقصد نمی‌کنند. برخی دیگر، زیر پوشش مسأله درست ترجمه‌ناپذیری، خلط مبحث می‌کنند و با استناد به سخن درست ژاک دریدا درباره نامعین بودن تمام متنها و ناکافی بودن همه قرائتها ترجمه‌ای بی‌خاصیت به دست می‌دهند و سهل‌انگاریهای خود را تحت این عنوان توجیه می‌کنند و می‌گویند حال که زبان ذاتاً قرار ندارد و به ترجمه کامل تن نمی‌دهد و همچنین متنها در زمانها و مکانهای گوناگون متفاوت اند و هیچ دو قرائتی یکسان نیست، هیچ معیاری برای ترجمه در میان نیست و انواع بی‌بندوباریها در ترجمه مجاز است!

متن را باید تا جایی که زبان و زمان اجازه می‌دهد از صافی ترجمه عبور داد. گفتن این امر بسیار آسان اما عمل کردن به آن بسیار دشوار است. مترجم امین کسی است که زبان مقصد را، تا آخرین نقطه کشش آن، در معرض زبان مبدأ قرار دهد. به سخن دیگر، در مواردی که لازم است ترجمه دقیق باشد، مترجم باید تا جایی که امکان دارد صورتهای بیانی و معنایی زبان مبدأ را به زبان مقصد منتقل کند و خواننده را با

صور خیال و مفاهیم ظریف زبان مبدأ آشنا کند. البته، اینجا عرصه خطیری است. مترجم، درحالی که باید زبان مقصد را میزبان مهمان دوست زبان مبدأ قرار دهد و آغوش آن را برای پذیرش صورتها و معانی جدید باز گذارد، باید هشیار باشد که از این حد ظریف در نگذرد و صورت‌های ناپذیرفته زبان مبدأ را بر زبان مقصد تحمیل نکند.

در باب "تحمیل" شاید بتوان گفت که آنچه امروز تحمیل به نظر می‌آید فردا صورت پذیرفته و جاافتاده‌ای است در زبان و با این گفته از ترجمه مکانیکی و تحت‌اللفظی دفاع کرد. پذیرش درست بودن این استدلال مشروط به پذیرش اصل قربانی کردن است. اگر قبول کنیم که برای سعادت نسل بعدی نسل فعلی را باید قربانی کرد، استدلال فوق درست است. این اتفاق در جامعه رخ نداده است و احتمالاً نیز رخ نخواهد داد. در ترجمه نیز چنین است. مترجم نباید به قیمت به سرگیجه انداختن خواندگانش واژه‌های جدیدی به نسل فردا هدیه کند. مترجم خوب، البته، در صورت لزوم، واژه‌های نو می‌آفریند، اما نه به قیمت ناکام کردن خواننده کنونی‌اش در فهم مطلب. به نظر می‌رسد که بحث در اینجا به تناقض‌گویی رسیده است. معلوم نیست مترجم باید صورت‌های صرفی و نحوی زبان مبدأ را به زبان مقصد وارد کند یا نه. واژه‌ها و اصطلاحات جدید بسازد یا نسازد. حقیقت این است که شاید نتوان معیاری کاملاً عینی و فرمول‌بندی شده برای این موضوع - این میانۀ متین - عرضه کرد و باید پذیرفت که این امر تا حد زیادی ذهنی است. با این همه، برخی ملاحظات از این ذهنیت می‌کاهد و آن را به سوی عینیت پیش می‌برد. مترجم باید بداند که هر اثری را، دست‌کم پیش از زمان رسیده، نمی‌توان ترجمه کرد. مترجم باید بداند که هر اثر را باید به صورتی خاص و در خور زبانِ زمانش ترجمه کرد. مترجم باید هر لحظه خواندگانش را در ذهن خود داشته باشد. مترجم باید هر لحظه نگران خواندگانش باشد تا مبادا نوشته او را نفهمند. هنگامی که این ملاحظات در نظر گرفته شود، آن وضعیت آرمانی برای مترجم مهیا خواهد شد. حرکت مترجم در این مسیر نه تند و نه کند خواهد بود. مترجم نه از خواننده‌اش عقب می‌ماند و نه از او جلو می‌زند، بلکه، همگام با او حرکت می‌کند. روشن نمی‌توان گفت که مترجمان خوب چگونه به این وضعیت آرمانی دست یافته‌اند. چیزهایی در این باره می‌توان گفت اما این چیزها همه موضوع نیست. هر چند ملاحظات فوق ترجمه را تا حد زیادی به سوی عینیت پیش می‌برد، نمی‌توان ذهنیت دخیل در این پدیده را انکار کرد و معنای ضمنی این نظر آن خواهد بود که ترجمه مهارتی نیست که بتوان آن را تماماً در کلاس آموخت.

امانت نقطه ظریفی است بین دو حد. مترجمی که واژه‌های فارسی را چنان در نحو زبان انگلیسی جای می‌دهد که خواننده انگار زبان انگلیسی را با واژه‌های فارسی می‌خواند مترجم امین نیست. همچنین، مترجمی که تمام آثار ترجمه شده، از علمی و ادبی گرفته تا حماسه و طنز، از صافی قلمش یک جور بیرون می‌آیند نمی‌تواند مترجم امین نام گیرد. البته، باید اذعان داشت که هر دو گروه برای ترجمه برخی متنها و برای برخی مخاطبها کاملاً مناسب‌اند.

حال و هوای ترجمه در ایران طوری است که معمولاً مترجمانی را که گرایش به ترجمه آزاد دارند محکوم به زیر پا گذاشتن اصول ترجمه می‌کنند. ظاهراً تمایل جامعه روشنفکری این است که دقت و امانت را بر حسب نزدیکی به ساختار زبان مبدأ بسنجند و در این مسیر گاه تا مرز تحمیل ساختار زبان مبدأ به زبان مقصد پیش می‌رود. واقعیت این است که پیش از حد پیش رفتن در هریک از دو قطب - ترجمه آزاد و ترجمه لفظ به لفظ - چنانچه لزومی برای آنها نباشد، کار نادرستی است. نوع اول چیزی بیرون می‌دهد که ممکن است ربطی به اصل نداشته باشد، و محصول نوع دوم یعنی نوع به اصطلاح "دقیق" غالباً کدهایی کامپیوتری است که کسی از آنها سر در نمی‌آورد. افرادی که این نوع ترجمه را می‌پسندند، غالباً کسانی هستند که خود بر زبان مبدأ تسلط دارند و ترجمه فارسی را بر گرتنه نحو زبان خارجی درک می‌کنند. فراموش نکنیم که ترجمه برای کسانی است که خود با زبان مبدأ آشنا نیستند، زیرا آن کس که چنین قابلیت‌هایی دارد مستقیم به سراغ متن اصلی خواهد رفت.

دقت و امانت در ترجمه مفهومی است که متأسفانه تعریف روشنی از آن در ذهن بسیاری از مترجمان و خوانندگان نیست. همانطور که اشاره شد، در ایران، به خصوص همراه با ورود علوم دقیق، معمولاً آن را با مطابقت مکانیکی با نحو زبان مبدأ یکی انگاشته‌اند و از این طریق لطمه بزرگی به ترجمه وارد شده است. تاکنون کسی این ترجمه‌های تحت‌اللفظی به اصطلاح دقیق را از لحاظ فهم خوانندگان ارزیابی نکرده است تا معلوم شود چه درصدی از خوانندگان چه در صدی از این ترجمه‌ها را فهمیده‌اند. نگارنده اطمینان دارد که نه تنها بخش‌هایی از این ترجمه‌ها برای خواننده مفهوم نیست، بلکه جمله‌هایی در آنها هست که خود مترجم نیز نفهمیده و صرفاً واژه به واژه ترجمه کرده و فهم آن را به عهده خواننده گذاشته تا چیزی را که خود از نسخه اصل نفهمیده خواننده از رونوشت معیوب آن دریابد! این تطابق مکانیکی را به هیچ وجه نمی‌توان امانت نام داد. مترجمی که گرایش به ترجمه آزاد دارد، چنانچه بر زبان مبدأ و مقصد و خود مطلب مسلط باشد، آنچه از ترجمه می‌کاهد چیزی نیست که از پیکر اصلی موضوع زده باشد و آنچه بر آن می‌افزاید ناقض خط فکری نویسنده و حال و هوای اثر نیست. بر عکس، ترجمه‌ای که معنا از آن بر نیاید، هر چند به ظاهر در تطبیق و ازگانی و دستوری با اصل خود منطبق باشد، ترجمه نیست.

کتابنامه

- سیسرون، درباره سخوری، به نقل از مترجم، س ۶، ش ۲۵، زمستان ۱۳۷۶، ص ۹۸.
 فانی، کامران، ۱۳۶۵، "بیت‌الحکمه و دارالترجمه" درباره ترجمه، مرکز نشر دانشگاهی.
 لونیسور، دومینیک م.، "بورخس و ترجمه"، ترجمه محمدعلی مختاری اردکانی، مترجم، س ۷، ش ۲۷، پاییز ۱۳۷۷.
 محقق، مهدی، ۱۳۶۵، "نهضت ترجمه در زمان امام رضا"، فصلنامه ترجمه، زمستان ۱۳۶۵.

Bassnette McGuire, Susan, 1980. **Translation Studies**, London, Methaen.